

بدخشان !

کوکچه ی تو بحر خروشان است

فیض دایمش بر همه یکسان است

ثروتش خیلی ها فراوان است

چه عجب که مفت و رایگان است

این سرزمین **لعل** و **لاجورد**

شاعران را زینت دیوان است

1 این ها همگی در بدخشان است

رشک ختای است آهوی پامیر

هنگامه نامش در جهان است

این جولانگاه مارکوپولو را

شهره بام دنیا نشینان است

عقاب تیز چنگال و آزاده را

برقله های شامخ آشیان است

2 این ها همگی در بدخشان است

جادو چشمان کنار کول شیوه

2 اسطوره عهد موسی و ثعبان است

خوابگاه مارخوران در دامن نوشاخ

آرزوی فتح برای کوه نوردان است

سیمرغ و ققنوس افسا نوی را

پای بند طلسم شهره درگمان است

3 این ها همگی در بدخشان است

ابروی ماریپیچ و ساعد افسونگران

ید بیضاواژدهای میدان است
نقش رخس رستم و شب‌دیز خسرو
درداگاه، اسپان تکاورنشان است
داغ سیاه لاله های نوروز
از رقت خون شهیدان است

این ها همگی در بدخشان است 4

چه پرسی ز اقلیم جانفزا
آرام بخشای روح و روان است
بهارش ناخن می زند بر رگ گل
برگریزان نشئه زاء، از برگ رزان است
در گلگشت کهسار عشق آفرینش
دل پای بند مهر پر پرویان است

این ها همگی در بدخشان است 5

میوه هایی شاذ هر دیار او
حانم زمان رازیب دسترخوان است
در جنگل پسته زار با نگاری
پسته خندان بیرون از گریبان است
بنشستن در سایه بید و لب جوی
دردهای کهنه را همه درمان است

این ها همگی در بدخشان است 6

خیمه زنی تموز، در ایش یا شیوه
با می و معشوق، عشرت جاویدان است

دانه های خوش آبشار یخشیر

مانند زمرد پنجشیر پاشان است

در سنگ سنگ رنگ مدنیت آشکار

شمع راه ابریشم ، بهارستان است

این ها همگی در بدخشان است 7

عندلیب و صعوه و سرخاب و سار

مثل این هزارش درین راغستان است

کبک دری و ماهیان خالدار

گویی من وسلوی ریخته از آسمان است

مومیای ناب از صخره سنگلیچ

به رنگ مشک از کتم نافه قطران است

این ها همگی در بدخشان است 8

از برق شمشیر زهر آگینش

عدو تا به مسکوگریزان است

نعره فرد عادی اش وقت جهاد

پنداری که رستم یا نریمان است

زنان هم سنگر مرد، هنگام جهاد

هر نازک بدنی آنکه پیل تنان است

این ها همگی در بدخشان است 9

چون براید گرد نبرد از زمین

آسمان در زمین، زمین بر آسمان است

در دفاع از ناموس پاک وطن

با پنجشیر، شمشیر هادریک جولان است

میر یاربیک و شاه محمد ولی خان
در سیاست مردی هارا نشان است

این ها همگی در بدخشان است 10

تاریخش پر ز غیرت و هنر
در ادب هزارش شاعران است
ناصر خسرو آن سخنور ، پیر حجت
برگزید بدخشان، خفته دریمگان است
مخفی آن امیر زاده پاک سرشت
الگوی ادب در حلقه زنان است

این ها همگی در بدخشان است 11

گفت رودکی ، او شعر پارسی را پدر
درشتی ریگ آمو چون پرنیان است
مهد تاریخ راست با بخارا بستگی
فطرت دین جمع، حتی در کودکان است
با بلخ و هری و کابل و قندهار
در یک نگین، انگشتر خراسان است

این ها همگی در بدخشان است 12

بدخشان ! بودی پهناور از امروز
این حقیقت از عهد امیران است
لیک استعمار کهن کرد تقسیم تورا
حقیقتیست که تاریخ را عیان است
"آب اگر صد پاره شد باز با هم آشناست"
هرشکلی هیولا را در پی روان است

13 این ها همگی در بدخشان است

گر بگیریم نام از کل شاعران
کاغذ کمبود بود، وقت در نقصان است
معاصران چون فروغ و واصفی
خاتم سخن را سلیمان است
از بزرگانِ قدیم صد عالی جناب
نام شان هر بدخشی را وردزیان است

14 این ها همگی در بدخشان است

نبوغ آن نوجوان کهسارش
همچو مروارید در صدف پنهان است
دست بی تبعیض گریشگافد صدف
جلوه صد گنج دیگر نمایان است
ناقه لیلی را راه بستند به منزل
وامانده اهداف دل این کاروان است

15 این ها همگی در بدخشان است

درک درد عام میراث هر بدخشیست
در سنگ سنگ جرقه از اندیشمندان است
نیست زنگاری جوهر منشان را به دل
از صفاء هر کجا آئینه بندان است
خوش بختی ها حاصل یک رنگی است
شور بختی از دورنگی مردمان است

16 این ها همگی در بدخشان است

در بدایت، از رحل خرقه رسول ص

نور عشق از جبین شهر فروزان است
جوزون از فیض او شده فیض آباد
این مستند معلوم پیرو جوان است
لیک یغما گری ی زورمند تاریخ
زور و ضرب و بردن رادر مظان است

17 این ها همگی در بدخشان است

انتقالش ظلم را می آرد به یاد
این درد تاحال در دل مسلمان است
یفتل ، باقیست از عروج هیاطله
بقعه ویران چنگیز، خمچان است
ظالمیکه داد مدنیت را به باد
گر شود زنده به یقین پشیمان است

18 این ها همگی در بدخشان است

خوبان بدخشان در عالم ما
هم طراز حور درالرحمان است
وصلت مشروعش در زندگانی
شبی بهتر از صد روز جهان است
نقد جان داده سر نهی بر سینه ای
اگر کام نه گیری، سودا در زیان است
با نقد جان نتوان ستدن کام دل
بی وفا و عقد خارج از امکان است

این ها همگی در بدخشان است 19

کُرک و بَرک، چکمن و کله شغنان
در سردی دی بهتر از پرنیان است
گرپرسی وصف خوبان این دیار
نازک و دلربا و دلستان است
سیه چشم، بلند بالا و عشوه گر
فرشته خوی، پرمهر و مهربان است
فروغ در تشریک کار رحمت زاد
این مسط انشای دو سخندان است

این ها همگی در بدخشان است 20

لندن م.ش. فروغ 2014/11/13

یادداشت :

کوکچه : از دریا های مشهور . ثروت رایگان : زر شویی و رسوبی دریا ، استخراج غیرمجاز و بی قانون لاجورد و احجار دیگر بنا بر ضعف دولت ها خاص مورد استفاده زورمندان بوده و است . مارکوپولو : آهوی قشنگ و زیبا با شاخهای مدور و مختلف الشكل که به نام سیاح ایتالوی قرن 13 تسمیه شده و مشهور جهان است . کول : جهیل . ثعبان : اژدها . مارخور جمع آن مارخوران : نسلی از آهوان زیبا دارای شاخهای بلند مارپیچی . نوشاخ : یکی از قله های بلند پامیر به ارتفاع 7492 متر سیمرغ و ققنوس : دو مرغ که دیده نه شده و شهرت وجود افسانوی شان در همه جا است و در بدخشان هم . ید بیضاء : بازو و کف روشن و معجزه . رخس رستم و شببیز خسرو : اسپ های داستانی شهنامه و ادبیات کهن . تکاور : تنومند وقوی . داغگاه : نشان و علامه گذاری اسپ های اصیل و حیوانات مهم و جای آن . رقت : نوزاد توام با بارندگی هاست و موسم رویش که خون شهیدان مدافع ناموس وطن با آب آمیخته و رقیق شده . برگ رزان : برگ انگور کنایه از می و خمار . تموز : تابستان ایش و شیوه : دو پارک تابستانی و بیلاقی مشهور از جمله پارکهای متعدد طبیعی با آب و هوا دلکش و گوارا در موقعیت جدا از هم . پاشانی زمرد پنجشیر : معنای استفاده ناقانون هم دارد . صعوه و سرخاب و سار : پرنده گان کوچک و خوش آواز و خوش گل .

هزار: کنایه از بلبل هزار داستان بطور خاص و دیگر مرغان . من و سلوی : مایده آسمانی . مصرع دوم بیت اول بند (9)
کنایه و اشاره به شکست و خروج اتحاد شوروی متجاوز و به صورت عام همه تجاوزگران با نیت سوء .
یمگان : ولسوالی یمگان . مصرع دوم بیت سوم بند 13 تعبیر فلسفی و بار منطقی دارد بنا بر گزاره های تغییر و استحاله
که زمان هم دخالت دارد .
بیت سوم بند 15 تعبیر سیاسی دارد که راه کاروان عدالت طلبی مبارزین جوان را ارتجاع داخلی و منطقه سد کرده و می کند.
بند 16 هم تعبیر اجتماعی سیاسی دارد .
مضان : ظن و گمان (مضان اتهام) . خمچان: شهری در سابق معمور و مرکز بدخشان .
کُرک : قماش پشمی نرم و گرم حریر گونه . بَرک : قماش پشمینه – چکمن : جامه ساخته از پشم برنگ های متنوع
کله : کلاه بافته از پشم نرم به زبان محلی پکول - کرک در گویش محل پت هم گفته میشود.
بهارستان : شامل ولسوالی فعلی بهارک و مناطق وسیع تاریخی . شغنان : ولسوالی است . راغستان : در بر گیرنده
مناطق وسیع چند از کل منطقه و اما درین شعر گوینده استعاره مصرحه را در نظر دارد و کل بدخشان که همه اش راغ
است و سبز خرم و چمن و مرغزار که واژه راغ در لغت همین معنی را می بخشد . در تشکیلات چند سال قبل مناطقی
به نام راغستان یک واحد اداری اعلام شده . سنگلیچ : علاقه سرحدی است مربوط ولسوالی زیباک در اصل
زیبا است با صیغه تصغیر زیباک خوانده شده در بدخشان هر چه را ناز میدهند و عزیز میدارند بصورت تصغیر یاد
می کنند و صدا می زنند.

